

حج رمضان

مهرم راهی

در این ماه از کعبه به سوی صاحب کعبه کوچ می‌کنی؛ مثل ابراهیم.

حج کن. آن گونه که دوستی گفت آهنگ رفتن کن. از برون به درون آی. از ذات به اصل بنگر که چنین نگریشتنی شایسته زائر خانه خداست.

حج، آهنگ رفتن است رفتن از دیاری به دیاری دیگر. حج انقلاب رکود است به سوی جاری شدن و از مرداب به کوثر رسیدن. حج این بار، حرکت در ماه است. حرکت از غفلت ماه به سوی هشیاری خورشید است. حرکت از نبودن به سوی بودن است. این گونه است که در آغاز خود را از انبوه زشتی‌ها و پستی‌ها خالی کنی. کوله‌باری سبک‌تر از پرکاه بر دوش گیری، آن طور که گویی تازه از مادر زاده شده‌ای. سپس ریسمان بر گردن آویزی و از سینه خشن کوه این چند ماه بالا روی. اگر چه راه سخت است، لیک تو زائر نوری و به سوی بقا می‌روی؛ پس تمام توانت را به کار می‌گیری. سنگینی مانع صعود است از این رو خود را سبک می‌کنی تا جایی که فقط خود می‌مانی و خود، ولی غافل از این که سنگینی از خود توست. راه رفتن را بدون خود آسان گردان. از خود بگذر تا به خویشتن برسی. زائران باید از خود بگذرند تا به خانه خدایشان برسند.

اکنون اول رجب است، اول ماه تخلیه. استوار بر کوه‌پایه کوهی بلند ایستاده‌ای و لحظات را می‌شماری تا به هنگامه پرواز از کوه درسی، این هنگامه را دریاب که هنگام رجعت است. هنگام رفتن از خود مادی و رسیدن به خود معنوی که هرچه جوان‌تر، رسیدن آسان‌تر.

درست است که از خود رمیدی، از زندان زشتی‌ها رهیدی و حال، آزاد و بی‌پروا گشته‌ای ولی به سوی کدامین پناه‌گاه می‌روی؟ اگر ندانی، آن را در فکر خود نیرورانی، راه را به بی‌راهه خواهی رفت؛ پس چون هشیار نگشته‌ای پای بر صخره منه.

شاید ندانی که اکنون در کجایی، در کعبه یا خارج از آن. کتاب قانون عاشق شدن را که بخوانی خواهی دانست که اکنون هر جا که هستی به سوی سرزمین مکه می‌روی. تو نیت حج کرده‌ای و به قصد بیعت با

حق، قدم بر بالای قدم از عرصه مستحکم کوه بالا می‌روی. گویی تازه اسلام را فهمیده‌ای و بسان مرغی شاداب، پر و بال می‌گستری. در بیابان، این افسانه خاکی‌رنگ جهان هستی ولی اطراف را چون جنگلی سبز می‌پنداری. شب و روز برایت بی‌معناست چون چیزی جز نور را نمی‌بینی.

یک نیمه از رجب گذشته است و تو هم‌چنان از پیکر خشن کوه بالا می‌روی و با خشونت آن همراه شده‌ای. هر صبح به امید سعادت، مژگان به هم می‌فشاری پلک از پلک می‌گشایی، به سوی نور نگاه می‌کنی و شعاع بندگی‌اش را می‌آزمایی. در کار خود تعجیل راه ندی، که راه طولانی‌ست و تعجیل، فساد می‌آورد. می‌دانم که تو هر ساعت و هر روز، ابلیس دهن را به دره‌های مهیب کوهستان می‌سپاری و درونت را خالی از تقرب و مملو از عشق می‌گردانی. پس ای ثابت قدم قدم ثابت‌دار و بر کوه به‌سان ابر ببار.

تعجب نکن. آن حرم با عظمتی که در دامنه کوهساران می‌بینی، حرم آجری کعبه است، شکوه سادگی پرمعنایی است که رازش را تنها ابراهیم نبی می‌داند. حال که به کعبه رسیدی و به جلال خداوندی دست یافتی، هفت مرتبه و به ترتیب آداب، به گرد آن بگرد. هربار و با هر چرخش، درون آرامت را بیازمای تا مبدا که گرد سیاهی بر لوح سپید قلبت حک شود. بچرخ و بچرخ و به هر چرخش عاشقانه رنگ سپید بیخش، سپیدتر از قبای احرامت. سپس بایست، مقام ابراهیم را زیارت کن، پا در جای پای ابراهیم پیامبر گذار. وقتی که باران ببارد و خورشید هم بتابد سر این هفت بارها و این زیارت‌ها را خواهی فهمید.

روز دیگر که خورشید نقاب از رخساره برداشت، روز سعی صفا و مروه است. این کوهساران که جولان‌گاه توست به سختی و قرصی صفا و مروه روزگاران، ایستاده تا توان تو را بیازماید. صفا و مروه تو روی همین کوه است پس فاصله بین آن دو را طی کن آن گونه که هاجر، مادر اسماعیل طی کرد. آن گونه که ابراهیم به اذن ایزد، عزیزش را رها کرد؛ تو نیز وجود عزیزت را رها کن. او می‌دوید، تو نیز

همان کن تا حس خوب بندگی را درک کنی. اکنون که با صفا و مروه وداع می‌گویی؛ از لباس احرام رجب خارج می‌شوی. تو اکنون پیروزی؛ چرا که عشق سبب شد تو به هفت بار سعی کشانده شوی و سرانجام در پهنه دل خراش و زخمی کوهستان به آبی زلال برسی. از آن آب بنوش، شاید که زمزم باشد. از آب زمزم بنوش که تو اکنون اسماعیل این کوهی.

حال که از آب بندگی نوشیدی، رجب نیز با تو وداع می‌گوید تا دوباره روز از راه برسد و بر زائری دیگر سلام کند. فرخنده باد بر تو که فردا اول شعبان است. تا امروز هر چه بود سعی بود نه به‌واقع سعی صفا و مروه، بلکه سعی خود به خویشتن خود. تا به امروز از بسیاری دل‌بستگی‌ها گذشتی، مقام ابراهیم و حجرالاسود را زیارت کردی، به دور کعبه بندگی هفت بار گشتی و هر هفت را عاشقانه به هفتاد بار بدل کردی. روز اول شعبان روز جهاد اکبر است، جهاد اکبر در حج اکبر که از نفس می‌گذرد و به نفس می‌رسد. ای مبارز خدا، امروز آغاز لذت پاکي طینت است. تو از رجب آمدی، به سوی کعبه گام برداشتی و مناسک را نیمه در رجب و نیمه در شعبان به جای می‌آوری، حال آن که تو زائر رمضان هستی.

اول شعبان را همچون نهم‌دی‌حجه بپندار. در شعبان، گاه می‌پنداری که ابراهیم زمان خویش شده‌ای، که خدایش در اوج پیری، پسری عنایت می‌کنندش اسماعیل‌نام. تو در سفر حج از خود گذشتی و ابراهیم از عزیز خویش هم. آن هنگام را می‌گویم که اسماعیلش و مادر اسماعیلش را در بیابانی مالا مال از گرمای سوزان و ریگ‌های آتش‌بار، بی‌یاور رها کرد و دعوت آفریدگارش را به زبان سپاس، لبیک گفت. تو نیز اکنون لبیک بگو به همان سبب که ابراهیم گفت. او در ذی‌حجه فرمان خدایش را به جان خرید و تو در رجب و تو در شعبان، در پی رمضان می‌گردی و این فرق بسیار است میان ابراهیم و ابراهیم‌صفت.

ادامه دارد...



تا امروز هر چه بود، سعی بود نه به واقع سعی صفا و مروه، بلکه سعی خود به خویشتن خود. تا به امروز از بسیاری دل‌بستگی‌ها گذشتی، مقام ابراهیم و حجرالاسود را زیارت کردی، به دور کعبه بندگی هفت بار گشتی و هر هفت را عاشقانه به هفتاد بار بدل کردی. روز اول شعبان روز جهاد اکبر است، جهاد اکبر در حج اکبر که از نفس می‌گذرد و به نفس می‌رسد.